**بسم الله الرحمن الرحیم [[1]](#footnote-1)**

**نظر شهید صدر در کیفیت جعل احکام**

مختار خودمان را در مبحث جعل احکام بعد بحث ابتلاء و عدم ابتلاء را بیان کردیم که در جعل احکام نظرمان نظر محقق اصفهانی شد ولی در نتیجه با ایشان مخالفت کردیم.

در پایان این مبحث دیروز اشاره کردیم به صورت خلاصه نظر شهید صدر را اشاره کنیم و این بحث را تمام کنیم و وارد شک در ابتلاء شویم.

شهید صدر در مبحث کیفیت جعل احکام بعد مطلب محل نزاع( تنجز علم اجمالی و عدم تنجزش در صورت عدم ابتلاء به بعضی از اطراف) مطالب فراوانی دارند و رفت و برگشت هم زیاد در مطالبشان هست. ما به صورت بسیار خلاصه با پاسخ به سه سؤال از نظرات ایشان با این مطلب آشنا می‌شویم.

**سؤال اول:** آیا شهید صدر مثل شیخ انصاری و محقق خراسانی توجه تکلیف را به انسان مشروط به ابتلاء می‌دانند؟ یعنی اگر کسی متعلق تکلیف مبتلی به او نبود، تکلیف به او را لغو، قبیح و مستهجن می‌دانند یا نه؟

پاسخ این است که ایشان مثل محقق اصفهانی و محقق خوئی و مرحوم امام در اصل نظریه قائلند توجه تکلیف به غیر مبتلی صحیح است و استهجان ندارد. این در اصل نظریه.

**سؤال دوم**: دلیل بر اینکه توجه تکلیف هر چند به غیر مبتلی صحیح است، و اشکال استهجان و لغویت و تحصیل حاصل را به چه بیانی دفع می‌کنند و چگونه از این اشکال جواب می‌دهند؟

پاسخ این است که مراجعه کنید به مباحث الاصول ج 4 ص 223[[2]](#footnote-2)، ابتدا ایشان اشکال لغویت در بعضی از موارد و تحصیل حاصل در موارد دیگر را با یک بیان علمی تقریر می‌کنند، مثلا آن مطلبی که چند روز هست معطل هستیم، ایشان می‌فرمایند اشکال این است در اصحاب مروات که خود به خود متحرک هستند، به دنبال متعلق می‌روند، مروتش اقتضا می‌کند ستر عورت نداشته (داشته) باشد، نفقۀ زن و بچه‌اش را بدهد اگر مولا شخص متحرک را به داعی تحریک امر کند یا نهی کند لغو است، و لغو از حکیم صادر نمی‌شود، این اشکال را تقریر می‌کنند، بعد پاسخشان این است « و الواقع: أنّ هذا الطرز من التفكير ليس بصحيح لوجهين» ایشان دو بیان دارند برای اینکه در این موارد تکلیف را از لغویت و استهجان و تحصیل حاصل جدا کنند. به این دو وجه اشاره می‌کنیم شما کلمات محقق خوئی در دفع این اشکال به خوبی دیده‌اید، کلمات مرحوم امام و توجیه ایشان را به عنوان خطابات قانونیه چند روز معطل بودیم، به توجیه محقق اصفهانی هم را توجه کردید، حالا ببینید این دو وجهی که شهید صدر برای دفع این اشکال می‌خواهند بیان کنند آیا مطلب تازه‌ایست یا نه همان مطالب اعلام است؟

**وجه اول:** ایشان می‌فرمایند « الأوّل: أنّ هذا لو تمّ فإنّما يتمّ في الخطاب الجزئيّ، كتوجيه الخطاب إلى شخص هذا المستضعف بقوله: لا تظلم الناس بجباية الصدقات، إذ هذا صرف جهد، و إيجاد فعل من دون فائدة و أثر، و هو لغو و عبث، أمّا لو كان ذلك بنحو الحكم العامّ، كما لو قال: يحرم الظلم بجباية الضرائب» این کاملا همان توجیه مرحوم امام است و لا غیر، ایشان می‌فرمایند توضیح می‌دهند و می‌فرمایند اگر خطاب شخصی باشد ما قبول داریم پدر به پسرش خطاب می‌کند اگر پسر خودش متحرک است امر به داعی تحریک لغو است، ایشان می‌گویند در خطاب شخصی درست است اما اگر خطاب، خطاب عام باشد به عنوان عام عده‌ای غیر مبتلی باشند یا عده‌ای خود به خود متحرک باشند، خطاب لغو نیست، مثال می‌زنند، ایشان می‌فرمایند مولا بگوید «یحرم الظلم بجبایۀ الضرائب»، در جمع مالیات ظلم حرام است، می‌فرمایند اینجا یک عده متحرک باشند یک عده نباشند مشکلی ندارد چون عنوان امر و عنوان دستور عام است.

عرض ما به ایشان این است که شما تحلیل نکردید از مطلب و از آن گذشته‌اید، آیا این خطاب به عنوان عام است بدون انحلال به افراد، یعنی نگاه شما مثل مرحوم امام است؟ اگر خطاب به عنوان عام بدون انحلال باشد همۀ اشکالات وارد بر خطابات قانونیه مرحوم امام بر شما وارد می‌شود و اگر خطاب منحل به افراد است یعنی تک‌تک کسانی که جبایۀ الضرائب دارند خطاب شده‌اند که «یحرم علیک الظلم» آن مواردی که به هیچ وجه داعی بر ظلم ندارد دیگر ایجاد داعی برای او لغو و مستهجن است، جواب بدهید شما.

فرض این است که توجه خطاب را با امکان ذاتی یا امکان استعدادی که محقق اصفهانی فرمودند آن را هم قبول ندارید، اگر خطاب عام منحل نیست اشکالات مبنائی بر مرحوم امام بر شما وارد است و اگر منحل است از استهجان جواب بدهید. جوابی ندارید شما. لذا این وجه اول ایشان به نظر ما این وجه متخذ از کلمات مرحوم امام است و قابل پذیرش است.

(ما یک وقتهایی توضیح داده‌ام ایشان و شهید صدر واقعا نابغه است بنده هم خیلی به ایشان عقیده دارم نهایت یکی از امتیازات شهید این است است که لمحاتی از کلمات دیگران را میگیرند و تبدیل به نظریه میکنند هر کسی بین فلستنا و هرکی بین انظار اقتصادی شهید صدر نگاه کند محقق روحانی و محقق داماد حق الطاعه دارند، قرائن موثقی هست که اولا شهید صدر شاگرد محقق روحانی بوده است در کفایۀ الاصول، علامۀ عسکری نقل کردند که سید اسماعیل صدر فرمودند من دنبال استادی باری سید محمد باقر صدر بود حرفهای محقق داماد را اخ الزوجۀ ایشان امام موسی صدر برای شهید صدر میبرده، ولی شیهد صدر توضیحاتی در مورد شهید صدر و اتخاذ کلماتی از دیگران و تبدیل آنها به نظریه بعدها بعضی از اقایان من مأمور بودم از ایران کتابهای شهید مطهری را برای شهید صدر میبردم و اخرین کتاب شهید مطهری که به شهید صدر دادم مسألۀ حجاب بود).

وجه دومی که برای خروج از لغویت شهید صدر اشاره می‌کنند تصریح می‌کنند «الوجه هو الذی صورنا الاستاذ»[[3]](#footnote-3) همان وجهی است که محقق خوئی اشاره کردند، که به تفصیل ذکر کردیم، ایشان هم اینجا اشاره می‌کنند، می‌فرمایند در خطابات عرفی، اوامر عرفی فقط برای تحریک عبد است نحو العمل، صرفا برای اتیان متعلق است و قصد امر هم معنا ندارد، ولی در خطابات شرعی چون غرض، تکامل انسان است و تکامل با قرب انسان به خدا حاصل می‌شود لذا غرض انجام اعمال است با قصد امر هر چند توصلی است و این غرض، اوامر شرعی را از لغویت خارج می‌کند.

این مبنای محقق خوئی را هم ما تنقیح کردیم و به آن اشکال کردیم و گفتیم این مبنا هم درست نیست و الا اوامر توصلی از توصلیت خارج می‌شود و همه می‌شود تعبدی. الان به این بیان عرض می‌کنیم سؤال ما از محقق خوئی و شهید صدر این است که در اوامر توصلی شما می‌گویید غرض انجام عمل به قصد امر است، اگر کسی امر توصلی را انجام داد بدون قصد امر، جواب بدهند اعلام، آیا امر ساقط می‌شود یا نه؟

اگر می‌گویید امر ساقط است یعنی غرض دیگری نیست یعنی قصد امر غرضیت ندارد و اگر می‌گویید امر ساقط نیست هر واجب توصلی می‌شود واجب تعبدی. کسی انکار نمی‌کند که در توصلیات قصد امر رجحان دارد این را همه قبول دارند اما اینکه غرض از تعلق امر قصد امر باشد، این مورد قبول نیست. بگوییم در توصلیات با اینکه اصحاب مروت خودشان داعی بر انجام یا ترک دارند مولا دستور می‌دهد تا به قصد امر انجام بدهند، لذا لغو نیست، می‌گوییم اگر غرض این است، اگر صاحب مروت بدون قصد امر انجام داد، آیا وظیفه‌اش ساقط می‌شود یا نه؟ کدام یکی است؟ اگر ساقط نمی‌شود معلوم می‌شود امر تعبدی است نه توصلی و اگر ساقط می‌شود معلوم می‌شود این غرض نیست.

**نتیجه:** توجیه شهید صدر هم برای خروج اوامر از لغویت و کیفیت جعل احکام یا نظر مرحوم امام بود در یک وجه و یا مطلب محقق خوئی بود که هر دو مورد مناقشه است.

**سؤال سوم:** نظر شهید صدر در محل نزاع چیست؟

طبق قاعده شهید صدر وقتی توجه تکلیف را به غیر مبتلی صحیح می‌داند، در محل نزاع باید قائل به وجوب احتیاط شود طبق مبنا، زید شک دارد یا عبای او یا پیراهن عمرو نجس است، مولا اشکال ندارد و قبیح نیست به زید امر کند اجتناب کن از عبای خودت و پیراهن عمرو، چون توجه تکلیف به غیر مبتلی هم درست است وقتی توجه تکلیف درست بود علم اجمالی در هر دو طرف منجز است و احتیاط واجب است.

با این وجود شهید صدر هم مثل بیان ما می‌فرمایند به خاطر یک نکتۀ دیگر ما اینجا قائل به برائت هستیم، و آن نکتۀ دیگر که بارها مناقشه کردیم، تمسک به انصراف به خاطر ارتکاز عقلائی، می‌فرمایند نسبت به لباس عمرو ارتکاز عقلائی این است که هر چند توجه تکلیف برای زید مستهجن نیست ولی ارتکاز عقلائی این است که مولا انسان را نسبت به چیزی که به او مبتلی نیست تکلیف نمی‌کند. این ارتکاز باعث می‌شود غیر مورد ابتلاء از تعلق تکلیف برود بیرون و زید نسبت به عبای خودش به تنهائی شک بدوی دارد و اصل برائت جاری می‌کند.

ما این ادعای انصراف و ارتکاز عقلائی را بارها مناقشه کردیم و گفتیم ادعای بدون دلیل است. اگر ثبوتا توجه تکلیف درست است و مانعی از این توجه نیست، عقلاء از کجا ارتکاز دارند به عدم توجه؟ اتفاقا عقلاء خطاب می‌کنند به این فرد که اگر یک روزی لباس عمرو مورد استفادۀ تو بود مواظب باش اینجا مشکل دارد. چون علم اجمالی داری، لذا این ارتکاز ایشان ادعای بدون دلیل است، اگر مبنای ایشان مثل مبنای استادشان محقق خوئی باشد، مثل محقق خوئی باید در اینجا قائل به احتیاط بشوند.

مدعای ما و نظر ما این شد اگر بعضی از اطراف از محل ابتلاء خارج باشند علم اجمالی منجز نیست و دلیل بر تنجز نداریم و اصل برائت جاری است.

بحث مبسوط دیگری در این تنبیه باقی مانده است که اگر شک کنیم مورد، مورد ابتلاء هست یا نه؟ که خواهد آمد.

1. - جلسه 53 – مسلسل 171– یکشنبه – 07/10/1399 [↑](#footnote-ref-1)
2. - مباحث الأصول، ج‏4، ص: 223:« و عندئذ نقول: إنّه توجد في كلماتهم (قدّس اللّه أسرارهم) في مقام بيان اشتراط التكليف بالدخول في محلّ الابتلاء ما يمكن حمله بالتحليل على هذا المدلول للخطاب، و ذلك من قبيل ما يقال من إشكال اللغوية، فيقال مثلا: إنّ المقصود من تحريك المولى للعبد هو أن يتحرك العبد نحو تحصيل المبادئ، فإذا كان تحرّكه نحو ذلك مضمونا بحسب طبع المطلب أصبح ذلك لغوا، و بلا فائدة، فهو عبث، و البعث لا يصدر من المولى، لقبحه مثلا، فالإشكال هنا ليس عبارة عن القبح العقلائي، كما في التقريب الأوّل، بل هو عبارة عن المحذور العقلي بلحاظ لغويّة نفس مدلول الخطاب‏. و التحقيق: أنّ هذا التقريب غير تام، فإنّه لو أريدت مجاراة هذا الطرز من‏ التفكير، و المشي معه، للزم أن يقال بشرائط كثيرة في التكليف، دون خصوص شرط الدخول في محلّ الابتلاء، و ذلك كأن يقال: إنّما يحرم القتل على من بيده آلة القتل، لأنّه ما لم تكن بيده آلة من آلات القتل يكون عدم القتل مضمونا، فيكفي في ردع الناس عن القتل تحريمه على من بيده آلة من آلاته، و يكون تحريمه على من ليست بيده لغوا و عبثا، لأنّ القتل لا يكون إلّا بعد أخذها بيده مثلا. و الواقع: أنّ هذا الطرز من التفكير ليس بصحيح لوجهين:- الأوّل: أنّ هذا لو تمّ فإنّما يتمّ في الخطاب الجزئيّ، كتوجيه الخطاب إلى شخص هذا المستضعف بقوله: لا تظلم الناس بجباية الصدقات،..فلا مورد فيه لهذا الإشكال، فإنّ إطلاق الكلام ليس مئونة زائدة، و فعلا زائدا صدر من المولى، حتى يقال: إنّه لغو و عبث، لعدم ترتّب فائدة عليه». [↑](#footnote-ref-2)
3. - مباحث الأصول، ج‏4، ص: 223: « و الثاني: أنّ الغرض من التكاليف- كما نبّه عليه السيّد الأستاذ في المقام ليس خصوص تحريك العبد نحو تحصيل المبادئ، بل يوجد هنا غرض آخر أيضا، و هو أن يتمكّن العبد من التقرّب إلى مولاه، بكون عمله بداعي أمر المولى و طلبه، فتكمل بذلك روحيّاته و معنويّاته، و قد ثبت في الفقه أنّه تكفي في قصد القربة المحرّكيّة التامّة للداعي الإلهي في نفسه و إن انضمّ إليه صدفة داع آخر غير الرياء، ». [↑](#footnote-ref-3)